

The Conceptualization and Foundations of the Judicialization of Politics

Fahimeh Naeimi¹, Ali Akbar Gorji Azandriani², Ahmadreza Tohidi³ 

¹ PhD., Student, Department of Public Law, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. naeimi.f68@gmail.com

² Associate Professor, Department of Public Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (*Corresponding author*). gorji110@yahoo.fr

³ Associate Professor, Department of Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran. Legaloffice@gmail.com

Abstract

The "judicialization of politics" is a largely encompassing term. At its most abstract level, it refers to the expansion of legal discourse, terminology, laws, and procedures into the political sphere, including policymaking institutions and processes. The predominance of legal discourse and the spread of legal terminology are observable in nearly every aspect of modern life. A more tangible aspect of the judicialization of politics is the growing role of courts and judges in determining the outcomes of public policies, primarily through judicial review, the redefinition of bureaucratic boundaries between government organs, and "ordinary" legal procedures. Supreme national courts around the world—now equipped with new forms of judicial review—are increasingly called upon to resolve a wide range of issues. The present study seeks to answer this question: What are the consequences and impacts of the judicialization of politics? The hypothesis of the study is that judicialization of politics can, under the condition of judicial independence, assist in the resolution of political issues. The research method is descriptive-analytical. The results indicate that the judicialization of politics involves the use of judicial mechanisms and authorities while observing principles such as fair trial, prohibition of physical and psychological torture, adherence to the law, preservation of the dignity of the convicted, among others, which can greatly aid in resolving political challenges.

Keywords: Judicialization of Politics, Rule of Law, Fair Trial, Separation of Powers, Judicial Independence, Judges.

Received: 2024-06-18 ; Received in revised form: 2024-07-23 ; Accepted: 2024-08-29 ; Published online: 2024-12-23

<https://doi.org/10.22034/sm.2024.2005206.2088>

© the authors


<http://sm.psas.ir>

Article type: Research Article

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



مفهوم‌شناسی و مبانی قضایی شدن سیاست

فهیمه نعیمی^۱، علی‌اکبر گرجی ازندریانی^۲، احمدرضا توحیدی^۳ 

^۱ دانشجوی دکتری، گروه حقوق عمومی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. naeimi.f.68@gmail.com

^۲ دانشیار، گروه حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). gorji110@yahoo.fr

^۳ دانشیار، گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران. Legaloffice@gmail.com

چکیده

«قضایی شدن سیاست» اصطلاحی عمدتاً فراگیر است. در انتزاعی‌ترین سطح، این اصطلاح به گسترش گفتمان حقوقی، اصطلاحات، قوانین و رویه‌ها در حوزه سیاسی و مجامع و فرآیندهای سیاست‌گذاری اشاره دارد. برتری گفتمان حقوقی و رواج اصطلاحات حقوقی تقریباً در هر جنبه‌ای از زندگی مدرن مشهود است. جنبه ملموس‌تر قضایی‌سازی سیاست، گسترش حوزه دادگاه‌ها و قضات در تعیین نتایج سیاست‌های عمومی، عمدتاً از طریق بررسی اداری، ترسیم مجدد قضایی مرزهای بوروکراتیک بین ارگان‌های دولتی و رویه حقوقی «عادی» است. دادگاه‌های عالی ملی در سراسر جهان که مجهز به رویه‌های تجدیدنظر قضایی جدیدی نیز می‌باشند، دائماً برای حل طیف وسیعی از موضوعات، مورد مطالبه قرار گرفته‌اند. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سوال است که قضایی شدن سیاست چه پیامدها و تأثیری برجای می‌گذارد؟ فرضیه پژوهش این است که قضایی شدن سیاست می‌تواند در صورت استقلال قضات، به حل و فصل مسائل سیاسی کمک کند. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که قضایی شدن سیاست یعنی استفاده از ابزارها و مراجع قضایی با رعایت اصولی چون محاکمه عادلانه، ممانعت از شکنجه روحی و جسمی، رعایت قانون، حفظ آبروی محکومین و غیره که در راستای حل مشکلات سیاسی کمک زیادی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: قضایی شدن سیاست، حکمیت قانون، دادرسی عادلانه، تکفیک قوا، استقلال قضایی، قضات.

استناد به این مقاله: نعیمی، فهیمه؛ گرجی ازندریانی، علی‌اکبر؛ توحیدی، احمدرضا (۱۴۰۴). مفهوم‌شناسی و مبانی قضایی شدن سیاست. *سیاست*

متعالیه، ۱۲(۴): ۸۷-۱۰۲. <https://doi.org/10.22034/sm.2024.2005206.2088>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۸؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۳

© the authors

<http://sm.psas.ir>

نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: انجمن مطالعات سیاسی حوزه



۱. مقدمه

باتوجه به اهمیت عدالت در جامعه، جایگاه امر قضا و سازمان آن در ساختار حکومت، همواره مورد بحث‌های حقوقی و سیاسی مختلف بوده است. قوه قضائیه به‌عنوان پشتیبان اصلی حقوق فردی آحاد ملت، جایگاه قابل توجهی در تحقق عدالت، حفظ عدالت و صدور آراء و احکام عادلانه و منصفانه و مبتنی بر قانون دارد. پدیده‌ای که امروز بیشتر با آن مواجه هستیم، افزایش نقش مراجع قضایی در حل و فصل معضلات و مناقشات سیاسی است. قضات برای آنکه در تصمیم‌گیری، بی طرفانه و براساس موضوعات و حقایق پرونده و مبتنی بر قانون، رسیدگی نمایند؛ بایستی از هرگونه دخالت و نفوذ ناروای هر بخش از حکومت آزاد باشند که همان استقلال قضایی است و این، شرط اصلی کامیابی در تحقق آرمان عدالت قضایی تلقی می‌گردد. یعنی استقلال قاضی از قدرت و نفوذ مراجع دیگر و استقلال از کانون‌های ثروت و سیاست. از سویی تحقق حقوق دادخواهان علاوه بر استقلال و بی طرفی قاضی، نیازمند عینیت یافتن و استقلال مجموعه دستگاه قضایی از دیگر ارکان حکومت به واسطه اصل تفکیک قوا است؛ حال آنکه قضایی شدن سیاست به‌عنوان چالشی جدی و اساسی در ارتباط با این دو مفهوم، یعنی استقلال قضایی و تفکیک قوا مطرح شده است.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطابق اصل ۱۵۹، مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است و وفق اصل ۱۵۶ قانون اساسی، عمده وظایف قوه قضائیه، رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات و تعدیات و شکایات و حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع و نظارت بر حسن اجرای قوانین، شناخته شده است. این دو اصل، نقش به‌سزایی در شناسایی صلاحیت و ماهیت امر قضایی و شناخت وظایف و مسئولیت‌های مقرر برای قوه قضائیه دارد. طبق اصول یادشده، وظایف قوه قضائیه و مسئولیت‌های آن صرفاً داوری ماهیت قضایی نبوده و بعضاً دارای ماهیت تقنینی و اجرایی است و در کنار وظایف اصلی، وظایف دیگری هم، به‌عهده دارد. در این بین، استقلال قضایی ایجاب می‌کند که اعطای اختیارات هسته‌ای قوه قضائیه به سایر قوا در حداقلی‌ترین شرایط ممکن باشد؛ چراکه تمرکز امور قضایی در قوه قضائیه، از ابزارهای مهم تحقق استقلال قضایی است و واگذاری امور قضایی به غیر قوه قضائیه، سبب فاصله از رعایت اصول دادرسی منصفانه خواهد شد. رسیدگی‌های قضایی نیز می‌بایست محدود در پیکره و چارچوب‌های مراجع قضایی صورت گیرد. با این حال، قضایی شدن سیاست و پرداختن به حل معضلات سیاسی در قالب رسیدگی‌های قضایی، پدیده‌ای است که امروزه با آن مواجه می‌باشیم. با این حال، عملاً روز به روز شاهد گسترش نقش دادگاه‌ها و مراجع قضایی در اتخاذ تصمیم در امور مناقشات سیاسی هستیم. بدیهی است که مورد بحث نباید از فعالیت سیاسی قوه قضائیه جدا باشد؛ چراکه قوه

قضائیه به‌عنوان یک قوه از قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی ایران در معنای کلی، بخشی از نظام سیاسی کشور بوده و متأثر از اهداف و سیاست‌های کلی نظام است. علاوه بر این، آزادی‌های فردی نیز در کنار قضایی‌شدن سیاست، نقش مهمی ایفا می‌کنند. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این سؤال است که قضایی‌شدن سیاست، چه پیامدها و تأثیری برجای می‌گذارد؟ پژوهش بر این فرضیه استوار است که، قضایی‌شدن سیاست می‌تواند در صورت استقلال قضات، به حل و فصل مسائل سیاسی کمک کند.

۲. مفهوم قضایی‌شدن سیاست

قضایی‌شدن سیاست، استفاده از ابزارهای قضایی و مراجع قضایی برای پرداختن به مشکلات و معضلات سیاسی است. در حل و فصل معضلات سیاسی، اهمیت وجود قوه قضائیه‌ای که از هر جهت عاری از هرگونه ضعف و فساد باشد، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. لذا، در امر قضایی‌شدن سیاست، وجود قاضی مستقل و قوه قضائیه دارای استقلال، بسیار ضروری است. قضایی‌شدن سیاست، حل بسیاری از مناقشات سیاسی را تسهیل می‌کند. به‌نظر می‌رسد وجود حاکمیت قانون، ایجاد رویه‌های قضایی مبتنی بر قانون و به‌دور از جانبداری و همچنین، وجود استقلال قضایی در بخش‌های مختلف نظام قضایی، می‌تواند به بهترین وجه به حل مناقشات سیاسی کمک کند. قضایی‌شدن سیاست، نشان‌دهنده این مهم است که قضات در اجرای قوانین و قواعد در حل مسائل سیاسی، توانایی بسیاری دارند. در عین حال، دادگاه‌ها از طریق قضات آگاه و توانمند، جلوی نفوذ صاحبان قدرت در حل مسائل سیاسی به نفع آنها را می‌گیرند، و با استفاده از قانون در مسیر صحیح از طرق قضایی به حل آنها می‌پردازند. قضایی‌شدن سیاست به‌وسیله حاکمیت قانون و از طریق دموکراسی مبتنی بر قواعد حقوقی با مشکلات و معضلات سیاسی، مرتبط می‌شود. یکی از جلوه‌های قضایی‌شدن سیاست را می‌توان در بخشنامه ریاست محترم قوه قضائیه درباره «لزوم اجرای عدالت و رسیدگی منصفانه به اتهامات مرتکبان جرم سیاسی»، جهت اجرای قانون جرم سیاسی مصوب ۲۹ فروردین ۱۳۹۵ دید؛ که به اصل عدالت و رعایت حقوق متهمین سیاسی و انفکاک آن از جرائم امنیتی، تأکید کردند. علاوه بر این، در قانون اساسی نیز می‌توان جلوه‌هایی از قضایی‌شدن سیاست را به‌خوبی یافت.

برابر اصل ۱۶۸ قانون اساسی، «رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی، علنی و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین می‌کند». این اصل، عدالت و حاکمیت قانون را به‌وضوح نشان می‌دهد. همچنین ذکر می‌کند که تشخیص سیاسی بودن اتهام، برعهده دادگاه یا دادرسی است که پرونده در آن مطرح

است. وظیفهٔ خطیر نهاد قضایی، سبب می‌شود که مناقشات سیاسی به دور از هرگونه نفوذ و سیاست‌زدگی در لوای قانون و تحت پوشش قضاوت، حل و فصل شود.

«قضایی‌شدن سیاست»، اصطلاحی است که عمدتاً فراگیر بوده و به سه فرآیند مرتبط با یکدیگر اشاره دارد. در انتزاعی‌ترین سطح، این اصطلاح به گسترش گفتمان حقوقی، اصطلاحات، قوانین و رویه‌ها در حوزهٔ سیاسی و مجامع و فرآیندهای سیاست‌گذاری اشاره دارد. برتری گفتمان حقوقی و رواج اصطلاحات حقوقی، تقریباً در هر جنبه‌ای از زندگی مدرن مشهود است. این برتری را می‌توان در تبعیت کامل تصمیم‌سازان لایه حاکمیتی از هنجارها و رویه‌های شبه‌قضایی به بهترین شکل نشان داد. موضوعاتی که قبلاً به شکل غیررسمی یا غیرقانونی مورد مذاکره قرار گرفته بودند، اکنون تحت سلطهٔ قوانین و رویه‌های قانونی قرار گرفته‌اند (Schjolden, Angell & Sieder, 2005). به نظر می‌رسد گسترش گفتمان و رویه‌های قانون‌گرایانه، ترجمهٔ مشترک عدالت اساسی را به آنچه عمدتاً عدالت رویه‌ای است، منعکس می‌کند. قضاوت این نوع از تسخیر قوانین، از روابط اجتماعی و فرهنگ عامه و سلب مالکیت آن از تعارضات اجتماعی، جدایی‌ناپذیر است. جنبه‌های مرتبط این نوع «حقوقیت» زندگی مدرن نیز توسط جامعه‌شناسان حقوقی اولیه، شناسایی شده است؛ برای مثال، پایان‌نامهٔ هنری مین و امیل دورکیم از وضعیت تا قرارداد» و یا تأکید ماکس وبر بر ظهور یک نظام قانونی رسمی بدون ابهام و عقلانی در جوامع غربی.

دومین جنبهٔ ملموس‌تر قضایی‌سازی سیاست، گسترش حوزهٔ دادگاه‌ها و قضاوت در تعیین نتایج سیاست‌های عمومی است. این امر عمدتاً از طریق بررسی اداری، ترسیم مجدد قضایی مرزهای بوروکراتیک بین ارگان‌های دولتی و رویهٔ حقوقی «عادی» رخ می‌دهد. حتی یک هفته هم نمی‌گذرد که یک دادگاه عالی ملی در جایی در جهان، حکم بزرگی را در مورد دامنهٔ حمایت از حقوق اساسی یا محدودیت‌های قوای مقننه یا اجرایی صادر نکند. از این میان، رایج‌ترین موارد، مربوط به آیین دادرسی کیفری و سایر جنبه‌های عدالت رویه‌ای است. همچنین احکام متداول شامل آزادی‌های مدنی کلاسیک، جنبه‌های مختلف حقوق حریم خصوصی و برابری رسمی است که همگی، مرزهای حوزهٔ خصوصی تحت حمایت قانون اساسی را گسترش داده و تقویت می‌کنند؛ که اغلب توسط بازوی بلند دولت متجاوز در معرض تهدید قرار می‌گیرد. این مجموعهٔ رو به گسترش آزادی‌های مدنی، اساساً مرزهای حوزهٔ خصوصی را در دموکراسی‌های مبتنی بر قانون اساسی دوباره تعریف کرده و حوزه‌های سیاستی متعددی را که شامل آزادی‌های فردی می‌شود، تغییر داده است. گسترش سازمان‌های اداری در دولت رفاه مدرن، دامنهٔ بررسی اداری توسط دادگاه‌ها را گسترش داده است. اغلب اوقات، چنین دخالت قضایی در سیاست‌گذاری عمومی، به جنبه‌های رویه‌ای محدود می‌شود و

به‌جای ماهیت، بر فرآیند تمرکز دارد. دادگاه‌ها با استناد به هنجارهای اساسی از قانون قراردادها، قانون اساسی و عمدتاً قوانین اداری، بر اعمال روند عادلانه، فرصت‌های برابر، شفافیت، پاسخگویی و منطقی بودن در سیاست‌گذاری عمومی، نظارت و اجرا می‌کنند. بنابراین، جای تعجب نیست که قضاوت از این نوع بر خود سیستم قضایی، از آیین دادرسی مدنی گرفته تا دادرسی کیفری، مسلط باشد. این امر، به‌ویژه در سایر حوزه‌های سیاست‌های عمیق فرآیندهایی چون مهاجرت، مالیات یا مناقصه عمومی قابل توجه است. اما در بسیاری از حوزه‌های دیگر، از برنامه‌ریزی شهری و بهداشت عمومی گرفته تا روابط صنعتی و حمایت از مصرف‌کننده، به‌وضوح مشهود است. به‌طور خلاصه، در حالی که نوع اول قضاوت را می‌توان به‌عنوان «حقوق دادن روابط اجتماعی» توصیف کرد؛ قضایی‌سازی این نوع دوم، عمدتاً در حوزه عدالت رویه‌ای و انصاف رسمی در فرآیندهای سیاست‌گذاری عمومی ظاهر می‌شود. طی دو دهه گذشته، قضایی‌شدن سیاست‌گذاری عمومی در سطح بین‌المللی نیز گسترش یافته است (Romano, 1999)؛ پانل‌ها و کمیسیون‌هایی که با حقوق بشر، حکومت فراملی، تجارت و امور پولی سروکار دارند. شاید این روند در هیچ‌کجا به‌اندازه اروپا مشهود نباشد. دیوان دادگستری اروپا، معاهداتی را که اتحادیه اروپا براساس آنها پایه‌گذاری شده و مجموعه عظیم قوانین ثانویه اتحادیه اروپا را تفسیر می‌کند و در اتحادیه اروپا که اکنون به سمت شرق گسترش یافته است، جایگاه مهمی از سوی قانون‌گذاران، مجریان و قضات به آن اعطاء شده است؛ به‌ویژه در مورد اختلافات حقوقی و اقتصادی بین دولتی. دادگاه اروپایی حقوق بشر در استراسبورگ، بازوی قضایی شورای اروپا، در واقع به آخرین دادگاه تجدیدنظر در مورد مسائل حقوق بشر برای اکثر کشورهای اروپا تبدیل شده است. احکام این دادگاه‌ها (و همچنین سایر دادگاه‌های فراملی مانند دادگاه بین‌آمریکایی حقوق بشر) دارای وزن نمادین زیادی بوده و بسیاری از کشورها را مجبور کرده که استانداردهای حقوقی فراملی را در سیستم حقوقی داخلی خود بگنجانند.

روند مشابهی با توجه به اختلافات تجاری بین‌المللی صورت گرفته است. تصمیمات مکانیسم حل‌وفصل اختلافات سازمان تجارت جهانی، پیامدهای گسترده‌ای بر سیاست‌های تجاری و بازرگانی در سطح ملی داشته است. این امر، حتی در ایالات متحده نیز صدق می‌کند؛ جایی که تبعیت از احکام نامطلوب دادگاه‌های خارجی، همواره امری سخت بوده است. به‌عنوان مثال موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی در سال ۱۹۹۴ (نفتا)، فرآیندهای حل‌وفصل اختلافات شبه‌قضایی را در مورد سرمایه‌گذاری خارجی، خدمات مالی و مصادیق ضددامپینگ و متقابل ایجاد می‌کند. ترتیبات مشابهی، با توافق Mercosur در آمریکای جنوبی و Asean در منطقه آسیا و اقیانوسیه ایجاد شد. به‌طور خلاصه، انتقال گسترده اختیارات

سیاست‌گذاری حیاتی - از نهادهای سیاست‌گذار و عرصه‌های تصمیم‌گیری اکثریتی در سطح ملی به نهادها و دادگاه‌های فراملی نسبتاً محصورشده - به سرعت در چند دهه اخیر ایجاد شده است. این روند، به‌عنوان چیزی کمتر از یک نظم جهانی جدید توصیف شده است (Schauer, 2006).

۳. مبانی قضایی‌شدن سیاست

از سویی، تحقق حقوق دادخواهان علاوه بر استقلال و بی‌طرفی قاضی، نیازمند عینیت‌یافتن و استقلال مجموعه دستگاه قضایی از دیگر ارکان حکومت به‌واسطه اصل تفکیک قوا است؛ حال آنکه، قضایی‌شدن سیاست به‌عنوان چالشی جدی و اساسی در ارتباط با این دو مفهوم، یعنی استقلال قضایی و تفکیک قوا مطرح شده است. کسانی چون کنیز، قضایی‌شدن سیاست را قضایی‌کردن امتیازات اصلی اجرایی می‌دانند و گروهی دیگر، قضایی‌شدن سیاست را حاصل ارتباط سه فرآیند اصلی می‌دانند:

اولین فرآیند، قضایی‌سازی روابط اجتماعی است، به‌مثابه پاسخی نهادی به مسائل منبث از نیاز به اتخاذ هنجارهای حقوقی و مقررات اداری استاندارد.

دومین فرآیند، قضایی‌سازی از لایه‌های زیرین است، که درصدد گسترش جذابیت روش‌های مبتنی بر حقوق و قانون اساسی در پاسخگویی به مشکلات سیاسی است.

فرآیند سوم، قضایی‌شدن سیاست در ارتباط با برخورد قضایی با مشکلات جدی اخلاقی و سیاسی که منتهی به فاصله گرفتن حکومت از گذشته تحسین برانگیزشده، می‌باشد.

۳-۱. موجودیت‌های ساختاری در نظام قضایی

به‌عنوان حداقلی، قضایی‌شدن سیاست مستلزم وجود یک قوه قضائیه مستقل معقول، با یک دادگاه عالی معتبر و نسبتاً فعال است. همچنین به‌طور کلی، توافق شده که بین وجود فهرست حقوقی قانون اساسی و سازوکارهای بازنگری قضایی قابل اجرا در یک دولت و فعالیت قضایی از سوی قوه قضائیه آن کشور، قرابت نزدیکی وجود دارد. اگر قانون اساسی، حقوق ملموس و قابل دفاعی را که افراد در برابر دولت دارند، فهرست نکرده باشد؛ بررسی قضایی مبتنی بر اصول محدود *ultra vires* بوده و عموماً محدود به امور رویه‌ای است. در این شرایط، مداخله قوه قضائیه در مناقشات اخلاقی اساسی یا در موضوعات بسیار سیاسی یا سیاسی، عموماً بعید است. از سوی دیگر، وجود فهرست قانون اساسی از حقوق و مکانیسم‌های بازنگری قضایی، نه‌تنها چارچوب نهادی لازم را برای دادگاه‌ها فراهم می‌کند تا در تلاش‌های خود برای حمایت از حقوق و آزادی‌های اساسی ساکنان یک کشور، هوشیارتر شوند؛ همچنین آنها را قادر می‌سازد تا صلاحیت خود را برای رسیدگی

به معضلات اخلاقی حیاتی و مناقشات سیاسی که برای آن کشور اهمیت حیاتی دارند، گسترش دهند. علاوه بر این، وجود یک چارچوب قانون اساسی که فعالیت‌های قضایی را تسهیل می‌کند، ممکن است بازیگران سیاسی را که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند ترجیحات سیاسی خود را از طریق عرصه‌های تصمیم‌گیری اکثریتی پیش ببرند، با یک کانال نهادی جایگزین (دادگاه‌ها) برای دستیابی به اهداف سیاستی خود روبه‌رو کند. به همین ترتیب، وجود یا پذیرش فهرستی از حقوق در قانون اساسی، مرتبط با «آگاهی درباره حقوق» مردم را افزایش می‌دهد. این امر آنچه را که ممکن است به مثابه پدیده «قانونی‌سازی از پایین» نامیده شود را تسهیل کند که در نشانگانی همچون بسیج قانونی توسط گروه‌ها و جنبش‌هایی که هدفشان پیشبرد تغییرات اجتماعی از طریق دادخواهی حقوق اساسی است و... نمایان می‌شود. بنابراین، در کشورهایی که لایحه‌های حقوقی و رویه‌های رسیدگی قضایی فعال به تصویب رسیده‌اند، می‌توان انتظار رشد قابل توجهی در فراوانی و دامنه اعمال بازبینی قضایی و نفوذ متناظر قوه قضاییه به اختیارات قوه مقننه و مجریه داشت. به همین ترتیب، تصویب معاهدات چندجانبه و موافقتنامه‌های بین‌المللی که حاوی مقررات عادلانه هستند و همراه با آن، تأسیس دادگاه‌های داوری یا داوری در سطح فراملی، پیش‌شرط قضایی برای رسیدگی به اختلافات تجاری بین‌المللی است (Barboza & et al., 2013: p. 409).

استقلال قضایی ریشه در عدالت دارد و هدف آن برقراری تساوی میان ضعیف و قوی و فقیر و غنی است؛ بنابراین، بایستی عدالت به معنای واقعی در آن متبلور گردد. بر همین اساس است که وجود استقلال قضایی به منظور نیل به عدالت حقیقی، به شیوه عقلایی و منطقی و بدون وجود هیچ نصی قابل اثبات است. در نظام تفکیک قوا، قوه قضاییه ضامن و تأمین‌کننده سلامت اجرای قوانین است و به‌نوعی باید حافظ ارزش‌های بنیادین و اساسی و حق‌های شهروندان و عملی نمودن صلح، ثبات و عدالت از طریق حل و فصل دعاوی و اختلافات در جامعه باشد. حساسیت موقعیت قوه قضاییه، آنچنان استقلالی را می‌طلبد که با استقلال عمل سایر دستگاه‌های عمومی تفاوت کلی و اصولی دارد. بی‌شک، انجام این وظیفه خطیر، بویژه اجرای عدالت، نیازمند قضات عادل، نظام قضایی شایسته، وجود قوانین و مجازات‌های عادلانه، رعایت اصول کیفری و غیره می‌باشد (صالحی، ۱۳۹۶: ص ۴۴۰).

بنابراین، وجود ارتباط میان استقلال قضایی و حقوق بشر نیز غیرقابل انکار است. این مسئله در متون بین‌المللی نیز مورد تصریح قرار گرفته است. در واقع، در عرصه نظام بین‌الملل حقوق بشر، علاوه بر آنکه اعلامیه جهانی حقوق بشر، این اصل را که هرکس با برابری کامل حق دارد، در دعاوی مربوط به حقوق و الزامات خود یا هر اتهام جزایی که به او توجه پیدا کرده است، در یک دادگاه مستقل و بی‌طرف از رسیدگی

منصفانه و علنی برخوردار شود، در زمره حقوق اساسی افراد شناخته است؛ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز تضمین می‌کند که کلیه افراد باید در مقابل دادگاه‌ها برابر تلقی شوند و در موارد تصمیم‌گیری درخصوص هر اتهام جزایی یا حقوقی و الزامات افراد در دعاوی حقوقی، هرکس حق دارد بدون هیچ‌گونه تأخیر غیرموجه در یک دادگاه مستقل و بی‌طرف که به موجب قانون تشکیل شده است، از یک رسیدگی منصفانه و علنی برخوردار شود (اصول بنگلور در خصوص رفتار قضایی مصوب ۲۰۰۲ میلادی، ۱۳۸۴).

می‌توان استقلال قضایی را به‌شيوه‌ای که بتوان آن را مورد قبول دانست، به‌معنای ممنوعیت دخالت و تأثیرگذاری قوای مجریه، مقننه و مدیران قوه قضاییه و کلیه افراد ذینفع در دعا و رسانه‌های جمعی دانست. استقلال قضایی، مستلزم آن است که قضات از پذیرش هر نوع دخالت یا تأثیرپذیری و مقابله با ظلم، از ناحیه هر شخص و مقامی امتناع نمایند (حبیب‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹).

در ایالات متحده، حقوق ثابت به‌طور سنتی به افرادی محدود می‌شود که ادعا می‌کنند تحت تأثیر یک قانون یا اقدام رسمی برخلاف قانون اساسی قرار گرفته‌اند، که از این پدیده به «چالشی برای قانون اساسی» یاد می‌شود. دیوان عالی ایالات متحده، در صورتی که چالشی برای قانون اساسی بودن قوانین رسیدگی خواهد کرد، که تمام راه‌های قانونی و راه‌حل‌های ممکن دیگر به بن‌بست رسیده باشد. علاوه بر این، دیوان در مورد اینکه کدام پرونده‌ها را رسیدگی خواهد کرد، اختیار کامل دارد؛ بنابراین، پرونده آن شامل پرونده‌های «مرخصی اختیاری» است، نه درخواست تجدیدنظر با حق. با این حال، دموکراسی‌های مبتنی بر قانون اساسی که از بررسی قضایی پیشینی و انتزاعی استفاده می‌کنند (مانند فرانسه)، به مقامات دولتی و بازیگران سیاسی اجازه می‌دهند و حتی آنها را تشویق می‌کنند تا قانون اساسی قوانین پیشنهادی را به چالش بکشند. چندین کشور به قضات دادگاه قانون اساسی خود در مقام رسمی اجازه می‌دهند تا علیه یک قانون ظاهراً مغایر با قانون اساسی اقدام کنند. کشورهای دیگر (مثلاً آفریقای جنوبی)، ارجاع اجباری سؤالات قانون اساسی را توسط دادگاه‌های پایین‌تر به دادگاه قانون اساسی تحمیل می‌کنند. با این حال، کشورهای دیگر، به‌ویژه اسرائیل و هند، اجازه می‌دهند شکایات شخصی فرد به‌طور مستقیم به دادگاه‌های عالی مربوطه ارسال شود. علاوه بر چارچوب‌های قانونی، دادگاه‌های قانون اساسی در اکثر دموکراسی‌های لیبرال، به‌طور مداوم، قواعد قائم‌مقام را آزاد کرده و وضعیت مداخله‌گر (مانند *amicus curiae*) را گسترش داده‌اند. سایر متغیرها شامل: برابری، جایگاه لیبرال و حقوق دسترسی به همراه کاهش موانع غیرقانونی بودن، یک کانال نهادی مهم را فراهم می‌کند که از طریق آن، شهروندان عادی می‌توانند آنچه را که به‌عنوان نقض حقوق حمایت شده، توسط قانون اساسی خود در برابر سیستم قضایی یک کشور به چالش کشند، در نتیجه، احتمال دخالت قضایی در سیاست‌گذاری

عمومی افزایش می‌یابد (Barboza & et al., 2013: p. 409).

۳-۲. استقلال قضایی

ساختار کلی قوه قضائیه باید به گونه‌ای باشد که سایر قوا نتوانند بر آن اعمال نفوذ نمایند. در دوران مشروطه، قوه قضائیه در مفهوم واقعی، استقلال نداشت، بلکه خدمات دادگستری بود، که وزیر دادگستری مسئول آن بود و خود او نیز منصوب شاه بود. در واقع، قوه مجریه در اداره امور دادگستری دخالت داشت. بعد از انقلاب، اشکالاتی که در استقلال ساختاری قوه قضائیه مطرح بود، برطرف شد. حتی استقلال مالی قوه قضائیه نیز تضمین گردید (مراذخانی، ۱۳۹۴: ص ۱۸۱).

در اغلب موارد، استقلال قوه قضائیه به مفهوم خودمختاری تلقی می‌شود؛ در حالی که در بیشتر موارد، قاضی فقط برای تصمیم‌گیری، آن هم براساس قانون می‌تواند مستقل باشد: «استقلال قضایی یک مفهوم پیچیده و بحث‌برانگیز است؛ اما در کانون آن، توانایی و تمایل دادگاه‌ها برای تصمیم‌گیری و عدم توجه به نظرات دیگر بازیگران غیردولتی مستتر است. (Collier & Seawright, 2014: p. 114). یعنی معمولاً به معنای توانایی قاضی برای حکمرانی صادقانه، بدون ترس از مجازات یا امید به پاداش است. فراتر از این، دقیقاً همان چیزی که نیازمند «توجه» است، معمولاً «بی‌دلیل» تعریف نشده باقی می‌ماند. برای تمایز معیار خود از این معیار محدودتر، از برچسب «خودمختاری» استفاده می‌کنیم و همانطور که خواهیم دید، مفهومی را اتخاذ می‌کنیم که آن را به ارزش نهایی بی‌طرفی که استقلال قضایی برای تضمین آن است، مرتبط می‌کند.

استقلال به دو بُعد تقسیم می‌شود که هرکدام ریشه‌های نظری عمیقی دارند. این دو بُعد به دو نگرانی اساسی مدیرانی که تصمیم به توانمندسازی یک نماینده دارند، برمی‌گردد: نخست کنترل‌های پیشینی که به دنبال به حداقل رساندن خطر انتخاب نامطلوب هستند، (یعنی تمایل مدیر به انتخاب نماینده همفکر به منظور کاهش عدم اطمینان در مورد تفویض اختیار)؛ دوم کنترل‌های پیشینی که به دنبال رسیدگی به خطرات اخلاقی پس از انتصاب نماینده هستند (یعنی حفظ ابزار نفوذ بر یک نماینده در صورت عدم توافق اساسی یا پایدار تصادفی نیست). همین دو بُعد، دو رشته غالب را در ادبیات رفتار قضایی کلاسیک دربرمی‌گیرد: کنترل‌های قبلی، راه‌هایی را برای انتخاب قضات با نگرش‌ها و ترجیحات سیاسی خاص ارائه می‌کنند؛ در حالی که کنترل‌های بعدی، به دنبال القای رفتار استراتژیک از سوی قضات هستند. در نتیجه در بحث از کاهش هزینه‌های نمایندگی برای تفویض اختیار به دادگاه‌ها، ادبیاتی مملو از ارجاع به هریک از این مکانیسم‌های کنترل (ذکر شده در بالا) وجود دارد (Blass & Brinks, 2017: p. 298).

ویتینگتون در رابطه با دیوان عالی ایالات متحده معتقد است، «به‌طور معمول، فرآیند انتصابات سیاسی، فرصت‌های منظمی را برای مقامات منتخب ایجاد می‌کند، تا دیوان را با ترجیحات سیاسی مطابقت دهند».... بدیهی است که تغییر پرسنل دادگاه می‌تواند تصمیمات دادگاه را با عقاید سیاسی رایج مطابقت دهد و استقلال قضایی را محدود کند». از سوی دیگر، ادبیات عقل‌گرایانه‌تر در مورد کنترل قضات، بر ویژگی‌هایی از طراحی قضایی تأکید می‌کند که بتواند قضات را پس از نشستن بر صندلی قضات و بدون توجه به ترجیحات صادقانه‌شان، در معرض دید بیشتری قرار دهد. یا فشار کمتر از سوی بازیگران سیاسی: «در مورد مؤسسات گزینش و نگهداری قضایی، هرچه مسئولیت‌پذیری در مؤسسه بیشتر باشد، هزینه‌های فرصت برای قضات برای عمل صادقانه بیشتر می‌شود و بنابراین، رفتار استراتژیک گسترده‌تری خواهد داشت». به‌عنوان مثال، در یک مورد، دادگاه به علت ترجیحات مشترک و صادقانه نماینده، به ترجیحات بازیگر مسلط (دولت) نزدیک می‌شود. یا اینکه در نمونه دیگری، دادگاه با تهدید به مجازات یا وعده پاداش، به ترجیحات بازیگر مسلط نزدیک می‌شود. تمایز بین نهادهایی که بر ایدئولوژی قضات انتصابی در مقابل پاسخ استراتژیک آنها به محدودیت‌های موجود در محیط سیاسی آنها تأثیر می‌گذارند؛ در نهایت، به ما امکان می‌دهد تا فرضیه‌های رقیب را دربارهٔ عواملی که رفتار قضایی را شکل می‌دهند، آزمایش کنیم. در واقع، در یک آزمونی اخیراً ملتون و گینزبورگ دریافتند که ادراک حاصل از استقلال قضایی، ترکیبی از مواردی است که ما آن را حمایت‌های پیشین و پسین از استقلال قضایی می‌نامیم.

بنابراین، هم به دلایل مفهومی و هم به دلایل نظری، تمایز مکانیسم‌های کنترل قبلی از پیش، مهم است. از نظر شهودی و هنجاری، هر دو، مهم به نظر می‌رسند و از نظر تئوری، هرکدام بسیار متفاوت عمل می‌کنند. نظریه‌های موجود در مورد رفتار قضایی در مورد میزان تأثیرگذاری هر یک از اینها، اختلاف نظر دارند. تعریف و اندازه‌گیری آنها به‌طور جداگانه به ما امکان می‌دهد تا در نهایت، تعیین کنیم که کدام مکانیسم‌ها و در چه شرایطی مؤثرتر هستند. بنابراین، کدام ترتیبات نهادی را باید به‌عنوان افزایش استقلال قبلی یا پس از آن در نظر گرفت؟ ما استقلال پیشین را به‌عنوان معیاری تعریف می‌کنیم که یک دادگاه خاص از کنترل یک جناح یا منافع قابل شناسایی خارج از دادگاه قبل از استقرار قضات در دادگاه، از طریق فرآیند انتصاب، آزاد است. ما استقلال پسینی را به‌عنوان معیار و شاخصی تعریف می‌کنیم که یک دادگاه خاص از فشارهای یک جناح یا منافع قابل شناسایی خارج از دادگاه پس از استقرار قضات عاری است.

استقلال قضایی در مرحلهٔ نخست، در پی شناساندن قوهٔ قضاییه به‌عنوان یک قوهٔ مستقل و هم‌تراز با قوهٔ مجریه و مقننه است؛ که با آنها در اعمال حاکمیت شریک است و متصدی تأمین عدالت و نظارت بر اجرای

قانون و دارای اختیار اداره امور اجرایی درون‌سازمانی خود، بدون مداخله ناروا از ناحیه سایر قوا است.^۱ در واقع، اصل تفکیک قوا و شناسایی قوه قضائیه به‌عنوان یکی از آن میراث‌ها، از پدیده‌های حقوقی عصر جدید نیست، بلکه در اعصار گذشته هم مورد توجه قرار داشت؛ اما تفکیک قوا به ترتیبی که امروزه حقوقدانان از آن یاد می‌کنند را می‌توان دستاورد فیلسوفان قرن ۱۸ میلادی دانست. در اواخر قرن ۱۷، جان لاک نظریه نسبتاً جامعی در باب مسئله تفکیک قوا ابراز داشت و در واقع به‌خوبی، قوه مجریه و مقننه را از یکدیگر متمایز دانست؛ اما قوه قضائیه را به عمد در مجموعه قوانین ذکر نکرده و از آن، به‌عنوان قوه جداگانه، نامی به میان نیاورد (قاضی، ۱۳۸۳: ص ۳۰۰).

به‌ویژه در رابطه با استقلال پیشینی، مداخله بازیگران سیاسی در انتصابات قضات، باید منجر به اجرای عدالت با توافق عمومی و صلاحیت‌های فنی قوی شود. حضور چندین بازیگر با حق و تو در فرآیند انتصاب، باید به محدود کردن و متمرکز کردن دامنه نتایج احتمالی، حذف نامزدهای بی‌صلاحیت، انتصاب قاضی قابل قبول با ترجیحات قابل قبول منجر شود. در نتیجه تنها کسانی باقی بمانند که به‌طور کلی با تعاریف مشترک از معنای صلاحیت مطابقت دارند. در مقابل به‌عنوان مثال، قضات منصوب‌شده توسط فرمان اجرایی، احتمالاً ترجیحات مجریه را صادقانه منعکس می‌کنند و متحدان بی‌قیدوشرط هستند؛ بنابراین، دیدگاه‌هایی را بیان می‌کنند که کمتر، از دیدگاه‌های مجریه متمایز است. به‌طور خلاصه، امتیاز استقلال پیشین تابعی از تعداد بازیگران درگیر در فرآیند نامزدی و تأیید، به‌علاوه یک جایزه برای الزامات اجماع فوق اکثریت و امتیاز دیگر برای مشارکت بازیگران خارج از سیاست، مانند یک کمیته نامزد حرفه‌ای در آن فرآیند است.

با توجه به وجود دو مفهوم انتصاب و استیضاح، اینکه در زمان انتصاب چه کسی نخستین اقدام را برای انتخاب یک یا چند نامزد صورت می‌دهد؛ یا در زمان استیضاح، چه کسی نخستین اقدام را برای تعقیب قضایی انجام می‌دهد و یا اینکه چه کسی صرفاً به‌عنوان یک بازیگر پایین‌دستی برای اعمال حق و تو عمل می‌کند و نامزدی یک قاضی یا استیضاح وی را تأیید می‌نماید، ممکن است عمیقاً در راستای دسترسی به برخی اهداف باشد. بنابراین، استقلالی که امروزه قوه قضائیه از آن برخوردار است را می‌توان مدیون مطالعات و تدابیری دانست که حقوقدانان و فیلسوفان قرون گذشته در باب قدرت قضایی نموده‌اند و موجب شده تا امروزه، استقلال واقعی دستگاه قضایی ممکن شود. در مقابل، کاهش اعتماد عمومی به استقلال قوه قضائیه، بیانگر ضعف ساختار دموکراتیک جامعه و در خطر بودن حقوق و آزادی‌های شهروندان است (ضیف‌الله،

1. Principles on Judicial Independence and Fair and Impartial Courts, 2007

۲۰۰۵). بر همین اساس، این اصل می‌تواند به تحکیم هرچه بیشتر دموکراسی کمک نماید.

۳-۳. جایگاه نظام قضایی در حل منازعات سیاسی

حل منازعات سیاسی جامعه، نیازمند تضمین و حفاظت از حقوق عامه است. برای صیانت از حقوق عامه باید دو اصل وجود داشته باشد: یک، اصل حاکمیت قانون؛ دوم، اصل تفکیک قوا و استقلال قوه قضائیه. قانون، محصول قدرت است و ابزار لازم برای حمایت از حق را دارد. از سوی دیگر، در یک جامعه دموکراتیک، باید حوزه صلاحیت قدرت مشخص باشد؛ تا از استبداد جلوگیری شده و حقوق مردم تضمین شود. از این رو، دولت قانون‌مدار را دولتی می‌دانند که در چارچوب حقوق عمل می‌کند. دولت قانونمند دولتی است که در روابط خود با شهروندان تابع نوعی رژیم حقوقی بوده و شهروندان، حق توسل به قانون علیه سوءاستفاده احتمالی مسئولین از قدرت را دارند (ژان ژاک، ۱۳۷۸: ص ۱۷). مبحث تفکیک قوا زمانی خود را نشان می‌دهد که تضییع حقوق عامه توسط نیروهای قوه مجریه صورت گیرد، در این زمان استقلال قوه قضائیه برای رسیدگی و برخورد با موضوع، وارد عمل می‌شود. قانون اساسی، سازوکارهایی در قوه قضائیه برای تضمین حقوق عامه پیش‌بینی کرده است؛ اصولی چون: اصول ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۵۶-۱۵۷ در راستای استقلال قوه قضائیه و قاضی، اصل ۱۶۴ غیرقابل عزل بودن قضات، اصل ۱۵۹ تشکیل دادگاه با اجازه قانون، اصل ۳۷ اصل برائت، اصل ۱۶۶، ۲۱۴ مستند و مستدل بودن احکام، اصل ۳۵ حق داشتن وکیل، اصل ۳۶ قانونی بودن جرم و مجازات، اصل ۳۸ بطلان اقرار، اطلاع، شهادت، سوگند با شکنجه، اصل ۱۷۱ جبران زیان ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی، اصل ۱۵۶ علنی بودن دادرسی.

۴. نتیجه‌گیری

علی‌رغم توجه روزافزون به علل و پیامدهای توانمندسازی قضایی و قضایی شدن سیاست، در مورد مفهوم یا معیار قدرت قضایی اتفاق نظر وجود ندارد. در این پژوهش یک چارچوب مفهومی اصلی و جامع ارائه شد و مورد دفاع قرار گرفت که شامل سه بُعد است: خودمختاری و اختیار از قبل و پس از آن. فرض بر این قرار گرفت که سطوح بالا و پایین استقلال و اقتدار برای تولید مدل‌های کیفی متفاوتی از عدالت قانون اساسی، با هم تعامل دارند که منعکس‌کننده تفاوت‌ها در اهداف بازیگران سیاسی برای طراحی دادگاه‌ها به‌عنوان مکانیسم‌های حکمرانی است. این چارچوب در چارچوب تغییرات نهادی رسمی در دادگاه‌های آمریکای لاتین در طول سی و پنج سال استفاده شد و یک بررسی دقیق و پویا از طراحی قضایی در منطقه ارائه گردید. چارچوب و معیار چندبُعدی، چندین بینش مهم را نشان می‌دهد که توسط سایر اقدامات توانمندسازی

قضایی، کشف نشده است.

در دکترین تفکیک قوا این روند در گام نخست، نشان‌دهنده گذار به چیزی است که در جاهای دیگر «فقه‌سالاری» نامیده می‌شود. پدیده‌ای گسترده که هیچ نظریه‌پرداز جدی قانون اساسی در ایالات متحده یا خارج از کشور نمی‌تواند از عهده آن برآید. در گام دوم، دخالت بی‌سابقه دادگاه‌ها در امور سیاسی، تطبیق تصمیم‌گیری با برخی از موارد اساسی را نشان می‌دهد که به طور کلی رفتار در چارچوب حقوق را دشوار می‌کند. یک تمایز مهم در اینجا بین مسائل عمدتاً فرآیندمحور از یک سو و معضلات سیاسی که کل ملت از سوی دیگر با آن مواجه است، قرار دارد. اگر دادگاه‌ها در تضمین عدالت رویه‌ای انتخابات هیچ مشکلی نداشته باشند، چالش‌های ثانویه‌ای که در طی فرآیندهای قضایی شدن و اجرای عدالت ترمیمی با آن مواجه می‌شوند، نظیر مشروعیت رژیم و به‌ویژه در بعد هویت جمعی بنیادی و فرآیندهای ملت‌سازی ممکن است به چالش‌های اساسی در لایه حکمرانی تبدیل شود. این سؤالات مگاسیاست، اغلب با تعریف ملت به این شکل سروکار دارد که، دربرگیرنده مخاطرات سیاسی بسیار بالا با قانون اساسی کم یا بدون قانون اساسی مرتبط است؛ بنابراین، در پاسخ به چنین سؤالاتی، قضات می‌توانند تصمیمات خود را مبنا قرار دهند؛ دستورالعمل‌هایی برای رسیدگی به آنها تعریف کنند؛ بر روی اصول یا ملاحظاتی که از نظر کیفی، متفاوت از اصول یا ملاحظاتی هستند که مربوط به ولایت قانونگذاری است، پافشاری کنند. اتکای روزافزون به دادگاه‌ها برای بیان و تصمیم‌گیری در مورد موضوعاتی که از اهمیت سیاسی بالایی برخوردار هستند، مانند لغو یک مسئولیت سیاسی، یا حتی سلب قدرت از مجالس مقننه منتخب، که وظیفه آنها اتخاذ تصمیمات سیاسی پاسخگو است؛ نشان‌دهنده یک مقیاس بزرگ است. یافته‌های پژوهش، حاکی از این است که قضایی شدن سیاست یعنی استفاده از ابزارها و مراجع قضایی با رعایت اصولی چون محاکمه عادلانه، ممانعت از شکنجه روحی و جسمی، رعایت قانون، حفظ آبروی محکومین و غیره که در راستای حل مشکلات سیاسی کمک زیادی می‌کند.

منابع

- حبیب‌زاده، محمدجعفر؛ کرامت، قاسم؛ شهبازی‌نیا، مرتضی (۱۳۸۹). استقلال قضایی در نظام حقوقی ایران با مطالعه تطبیقی. پژوهش‌های حقوق تطبیقی، شماره ۴.
- ژان ژاک، شوالیه (۱۳۷۸). دولت قانون‌مدار. ترجمه حمیدرضا ملک محمدی. تهران: انتشارات دادگستر.
- صالحی، فیض‌الله (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی استقلال قضات و دادرسی عادلانه در حقوق ایران و اسناد بین‌المللی. تهران: انتشارات مجد.
- ضیف‌الله، سید (۲۰۰۵). نزاهه الانتخابات واستقلال القضاء. مرکز القاهرة لدراسات حقوق الانسان.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۳). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. تهران: نشر میزان، چاپ یازدهم.
- مرادخانی، فردین (۱۳۹۴). پیدایش مفهوم تفکیک قوا در انقلاب مشروطیت و نهادهای سیاسی. تهران: نشر میزان، ج ۲، چاپ نوزدهم.
- Barboza, E.Q. & Kozicki, K. (2013). Judicialization of Politics and the Judicial Review of Public Policies by the Brazilian Supreme Court (July 27, 2014). *Diritto & questioni pubbliche*, Vol. 13: p. 407-444.
- Romano, C. (1999). The proliferation of international judicial bodies: the pieces of the puzzle. *Journal of International Law and Politics*, no. 31: p. 709-51.
- Schauer, F. (2006). The Supreme Court., 2005 Term-foreword: the Court's agenda-and the nation's. *Harvard Law Review*, 120: p. 4-64.
- Seawright, J. & Collier, D. (2014). Rival Strategies of Validation: Tools for Evaluating Measures of Democracy. *Comparative Political Studies*, 47(2).
- Sieder, R., Schjolden, L. & Angell, A. (eds.) (2005). *The Judicialization of Politics in Latin America*. New York: Palgrave Macmillan.
- Blass, A. & Brinks, D.M. (2017). Rethinking judicial empowerment: The new foundations of constitutional justice. *International Journal of Constitutional Law*, 15(2): p. 296-331.
- Sieder, R., Schjolden, L.A. & Angell, A. (eds.) (2005). *The Judicialization of Politics in Latin America*. New York: Palgrave Macmillan.